



آشکار است و اگر بخواهیم درد و رنج‌های بیشتری در دیگر نقاط جهان اسلام مشاهده نکنیم، همه ملت‌ها باید با آن مقابله کنند. باید تمام قد در رویارویی با اندیشه تکفیری بایستیم.

در مسیر ترمیم مشکلات جهان اسلام

فیلم مستند «زنانی یا گوشواره‌های باروتی» به کارگردانی رضا فرهنگند و تهیه‌کنندگی مرتضی شعبانی با صراحت درباره بحران انسانی و تراژدی بزرگی که امت اسلامی با آن دست و پنجه نرم می‌کنند سخن گفته است. ارزش این فیلم آنجاست که دیدگاه کلی از شرایط موجود روشن می‌کند تا در نهایت مسیر مناسبی برای درمان مشکلاتی که جهان اسلام از آن رنج می‌برد بیابیم. آنچه در فیلم «زنانی یا گوشواره‌های باروتی» توجه مرا به خود جلب کرد، این بود که آنچه در جهان عربی و اسلامی روی می‌دهد تنها به‌دلیل تسلط فرهنگ آمریکایی و صهیونیستی بر بسیاری از جوامع عربی و اسلامی و همچنین حضور وهابیت است. وهابیتی که همواره درباره آن هشدار داده بودیم و گفته‌ایم که بزرگترین خطری است که ملت‌ها را هدف قرار می‌دهد. در واقع ابزاری در دست طرح و نقشه صهیونیستی آمریکایی برای هدف قرار دادن فرزندان امت اسلامی است. وهابیت خطری



ابراهیم الدیلمی
سفیر یمن
در ایران

زنان ایزدی است. تمام دره‌هایی که می‌کشند با من هست و بعدها باز هم با همه آنها روبه‌رو خواهم شد.

محمدچناری: در ایران شاید از یک تصادف به هم بریزی یا هر اتفاق کوچک به نظرت خیلی بزرگ بیاید. زمانی که پا به عراق گذاشتیم فاجعه در طرفین آنقدر زیاد بود که باورمان نمی‌شد که بیداریم و آنچه می‌بینیم واقعیت دارد. ۶ ساعت بعد از بغداد همه چیز ویران شده بود، هیچ چیز وجود نداشت، نه جاده‌ای، نه پلی و نه خانه‌ای. مردها کشته و زنان و کودکان فروخته شده بودند. در طرف مقابل هم با حجم زیادی از کودکان و زنان داعشی آواره روبه رو بودیم. اتفاقات با قابل‌باور نبود یا آنقدر تلخ بود که نمی‌خواستی باور کنی. برای من به‌شخصه بالاترین اندوخته از این سفر درک موهبت امنیت بود؛ همین که زن و بچه‌ات در آرامش باشند با همه چیز می‌شود کنار آمد اما وقتی فکر می‌کنی ممکن است یک دقیقه بعد خمپاره روی سرت ویران شود، پایت روی مین برود یا حمله‌کنند وزن و بجهات دچار چنان سرنوشتی شود زندگی از تو سلب می‌شود. در عراق با هر کس که مواجه می‌شدیم یا بیش از ۱۰ نفر از اعضای خانواده و اقوامش را جلوی چشمانش کشته بودند یا کم‌شان کرده بودند. در کوجو هیچ‌کس نبود به‌غیر از شیخ آن منطقه که دوست نداشت آنجا را ترک کند. زنان بالای ۴۰ سال کشته شده بودند و زیر ۴۰ سال به‌عنوان برده جنسی فروخته شده بودند. من امنیت را با هیچ چیز عوض نمی‌کنم.

شعبانی: امنیت نداشتن آدم را فلج می‌کند و دست کمی از مرگ ندارد. همه ما وقتی از سفر تفریحی هم برمی‌گردیم همین که در خانه را باز می‌کنیم می‌گوییم هیچ جایی خونه آدم نمیشه. موقع بازگشت به ایران هم همین حس را داری. مملکت ما با تمام مشکلاتی که برای همه هست و البته برای قشر ضعیف‌تر بیشتر است امنیتی دارد که با هیچ چیز قابل‌مقایسه نیست. این را وقتی حس می‌کنی که از کشورهای بحران‌زده برمی‌گویی. نبود امنیت فرصت زندگی کردن را از آدم می‌گیرد و این خیلی بد است.

فرهمنند: یاد پرسوناژ دختر «نت‌های مسی یک رؤیا» افتادم. به او گفتم یکی از آرزوهایت را بگو. گفت ما آرزویی نداریم، هر وقت آرزو کردیم یک بمب آمد همه چیز را خراب کرد. دیگر آرزویی نداریم. جنگ فرصت آرزو کردن را می‌گیرد. پیشرفت را می‌گیرد. زندگی کردن را می‌گیرد.

شعبانی: «نت‌ها...» آدم را بیشتر اذیت می‌کند. مردمی که یک‌بار از مملکت‌شان فلسطین آواره شده‌اند. در غربت و شرایط سخت اردوگاه زندگی کرده‌اند، آمده‌اند کم‌کم تبدیل به شهر شده و تا روی سرشان خراب شده و آنچه برایشان باقی مانده دوباره است.

موفقیت‌های خوبی داشته‌ایم اما الان این مستندها کجای اکران هستند؟
شعبانی: در مستند «نت‌های مسی یک رؤیا» می‌توانید در دل خرابی و از شهری که هیچ چیز آن باقی نمانده - وقتی می‌گویم خرابی چیزی شبیه لنینگراد را در ذهن‌تان تصویر کنید- زندگی را پیدا کنید، آدم‌ها می‌خندند، زندگی می‌کنند، امید دارند و... در آوردن این فضا در چنین موقعیت تخریب‌شده‌ای کار سختی است. در «زنانی یا گوشواره‌های باروتی» هم وضعیت همین است. امید به آینده وجود دارد آن هم در حجم وسیعی از خرابی و در میان آدم‌هایی که هنوز به افکار و عقاید خشن و تندرو داعش پایبند هستند و آن را قبول دارند و خیلی راحت جلوی دوربین از این عقیده طرفداری می‌کنند و تو درمانده می‌مانی که از حالا به بعد با کسانی طرف هستی که اسلحه به دست نیستند که با آنها بجنگی. یک مشت زن و بچه هستند که افکار داعش در آنها رسوخ کرده است.

■ **درواقع یک تفکر است که با کشتن آدم‌ها از بین نمی‌رود و باید برای آن تدبیری دیگر و فرهنگ‌سازی کرد.**
شعبانی: بله این هشدار ی به جامعه است که گمان نکند آنها از بین رفته‌اند. ممکن است امروز اسلحه در دست‌شان نباشد اما وجود دارند. نمی‌شود منکرشان شد.

■ **گویا از صحنه‌های پایانی مستند که منجر به کشته شدن یکی از تصویربرداران عراقی گروه و زخمی شدن آقای محمدچناری شد کم نداشتید.**
فرهمنند: هر صحنه جنگی که در فیلم می‌بینید سوی دیگرش مرگ بود. **محمدچناری:** من خودم بچه جنگم. خوزستانی‌ام و در کودکی جنگ را تجربه کردم. از روز اول که با آقا رضا صحبت می‌کردیم می‌دانستیم قرار است با چه خطرهایی مواجه شویم؛ اینکه ممکن است غذا گیرمان نیاید. محاصره شویم، برویم روی تله و... تبعات تمامی این احتمالات را با خودمان حل کرده و پذیرفته بودیم که هر اتفاقی ممکن است برایمان بیفتد. همین موضوع باعث شد تا تمرکزمان را روی کار بگذاریم. همه آمده بودیم که کار درست انجام بدهیم.

■ **فارغ از ساخت این مستند و حرفه‌تان، آورده شخصی‌تان از تجربه چنین فضایی چیست؟**

فرهمنند: نگاه کارگردان که در فیلم مستتر است. من بی‌طرفانه نگاه می‌کنم و انسان برایم مهم است فارغ از همه پیوست‌هایش. انسان، انسان است بدون مرز. مهم نیست که عرب باشی یا آمریکایی. مهم این است که همه انسانیم، همه قلب و روح داریم و دلیلی ندارد که اینقدر با هم خشن رفتار کنیم. همه آن آدم‌ها هنوز با من هستند. روح من متشکل از نور و بچه‌های داعشی و

در این فیلم با اینکه با تلخ‌ترین اتفاقات مواجه می‌شویم اما یک جاهایی از فیلم لذت می‌بریم مثل صحنه‌ای که دخترها با گوشی صدای قلب شان را گوش می‌دهند. حتی در «نت‌های مسی یک رؤیا» هم سیاهی مطلق نداریم با وجود اینکه فضا کاملاً سیاه و داغون است تا جایی که هر بار قبل از ضبط ۲۰ دقیقه می‌نشستم و خیره می‌شدم به اطرافم اما آنچه می‌دیدم را باور نمی‌کردم و دائم به خودم می‌گفتم چطور ممکن است؟

■ **چرا مگر فضای سوریه خیلی متفاوت از عراق بود؟**

فرهمنند: حجم تخریب و فاجعه‌ای که اتفاق افتاده قابل‌مقایسه نیست اما فضایی که در «نت‌های مسی یک رؤیا» می‌بینیم شیرین است. تلخی‌ها را روایت می‌کند، ولی شیرین است و در آن زندگی وجود دارد.

محمد چناری: در کوجو هیچ‌کس نبود

به غیر از شیخ آن منطقه که دوست نداشت آنجا را ترک کند. زنان بالای

۴۰ سال کشته شده بودند و زیر

۴۰ سال به‌عنوان برده جنسی

فروخته شده بودند. من امنیت

را با هیچ چیز عوض نمی‌کنم



■ **چنین فضایی در سینمای داستانی ما وجود ندارد در حالی که به نظر می‌رسد سینمای مستند در آن پیشگام است.**

فرهمنند: بله متأسفانه سینمای ما به دو بخش تقسیم شده یا سینمای هجوی است که پول می‌دهیم برویم سینما تا چند نفر فحش بدهند و ما بخندیم یا سینمای تاریکی است. به همین دلیل هم هست که حضور و موفقیت‌های بین‌المللی مان کم شده است بالعکس این اتفاق در سینمای مستند افتاده و

فرهمنند: بله این فیلم می‌توانست سیاه‌ترین فیلم ممکن باشد. به‌عنوان کارگردان برای من اصلاً کاری نداشت که یک فیلم بشدت سیاه بسازم همان اتفاقی که در سینمای امروز هم افتاده و همه فکر می‌کنیم هر چه فضای جلوی دوربین سیاه‌تر و تاریک‌تر باشد با مخاطب رابطه بهتری برقرار می‌کند. در حالی که این‌طور نیست. نباید هر آنچه سیاهی است را جلوی دوربین ببریم حتی اگر موضوع و فضا کاملاً سیاه باشد.

یک تضاد تأمل برانگیز

در این فیلم تضاد صحبت‌ها بچه‌ها، هم آنهایی که طرفدار داعشند و هم کودکانی که زخم خورده و مخالف داعش، دائم مخاطب را به فکر وامی‌دارد. دیدن تنهایی و مشکلات این زنان و کودکان، سرنوشت نامعلوم شان و تجربه‌های سختی که پشت سر گذاشته‌اند خیلی سخت است ولی با این حال باز هم باید «زنانی یا گوشواره‌های باروتی» را دید و تأمل کرد. مستند تازه رضا فرهنگند کار جسورانه و پرحرمتی است. تولید چنین مستندی در فضای بحران‌زده عراق و جنگ با داعش که وقوع هر اتفاق در آن غیرقابل‌پیش‌بینی است کار سختی است اما ایشان در چنین موقعیتی بخوبی توانسته این فاجعه را از زبان بچه‌ها و زنان روایت کند؛ روایتی که شنیدن آن قطعاً عمیق و تأثیرگذار است.



کریستوفر ضاعی
آهنگساز



عکس‌ها: علی محمدی / ایران

بعد از ما هم اجازه ندادند کسی از آنجا گزارش تصویری داشته باشد.

■ **وضعیت امروز آدم‌هایی که در کمپ بودند چطور است، سرنوشت آنها چه می‌شود؟**

فرهمنند: آنها که عراقی و مربوط به همین منطقه هستند بعد از مدتی تکلیفشان روشن می‌شود اما تکلیف آنهایی که از خارج آمده‌اند را باید کشورشان روشن کند. بحران جدید سر همین مسأله است. اغلب کشورهای جهان اعلام کرده‌اند که اجازه بازگشت زنان داعشی به کشورشان را نمی‌دهند. **محمدچناری:** تاجیک و ترک و انگلیسی و فرانسوی خیلی بودند اما کشورشان آنها را نمی‌خواست و سرگردان بودند. **شعبانی:** بعد از جنگ ۳۳ روزه لبنان در گفت‌وگویی که با سید حسن نصرالله داشتیم ایشان در صحبت‌هایشان موضوعی را مطرح کردند که آن زمان برای من امری بدیهی می‌آمد. ایشان گفتند وقتی ما در جنوب لبنان پیروز شدیم خانه کسی را آتش نزدیم. مال کسی را نبردیم و به کسی تعرض نکردیم. پیش خودم گفتم که خب امری طبیعی است نباید هم چنین اتفاق هائی بیفتد چون از درپچه فرهنگ و نگاه خودمان به ماجرا نگاه می‌کردم اما بعدها فهمید طبق فرهنگی که بین عرب‌ها وجود دارد قبیله پیروز همه چیز را مصاحره می‌کند، خانه و زندگی‌شان را به آتش می‌کشد و سرها را جدا می‌کند. خشونت عجیب و غریبی وجود دارد. همان سه زنی که در کوجو بودند تعریف می‌کنند که وقتی داعش وارد منطقه‌شان می‌شود چگونه آنها را به بردگی جنسی می‌برد. کاملاً خود را محق می‌دانند که زنان را بین خودشان تقسیم کنند و مثل کالا بفروشند. بازار فروش زنان و دختران داشتند. آن سوی این کفه نیروهای عراقی را داریم که نه تنها تعدی و تجاوز نمی‌کنند بلکه اسرایشان را تیمار می‌کنند. دلیل عصبانیت نور در آن صحنه هم همین است که ما که با شما کاری نداریم، غذا هم می‌دهیم پس چرا غذای ما را نمی‌گیرید.

■ **در چند صحنه دیالوگ‌های خوبی دارید. از جمله چند صحنه اول درگیری با داعش که زن داعشی می‌گوید وقتی یک آمریکایی می‌میره همه آمریکایی‌ها میرن دنبالش اما چرا اینجا همه اقوام ما می‌میره و کسی نکونی نمی‌خوره. یا پسر بچه باقی‌مانده از فاجعه کوجو حرف‌هایش قابل‌تأمل است از جمله زمانی که پا به خانه ویرانه شده‌شان می‌گذارو و با بغض می‌گوید سخته که بیایی خونه و ببینی کسی توش نیست. این دیالوگ‌ها مال خودشان بود یا شما آنها را توصیه کردید.**

رضا فرهنگند: با قصه خانمی به اسم ام هنادی آشنا شدیم که فرمانده جنگ بود و با داعشی‌ها می‌جنگید. همسرش توسط داعش کشته شده بود. به‌صورت خودجوش در فیس‌بوک درخواست جذب نیرو داده بود و یک عده هم به‌عنوان

سرباز به او ملحق شده بودند.

سکانس‌هایش را گرفتم اما

استفاده نکردم چون در

خدمت روایت این فیلم نبود



اما برادر بزرگ‌ترش که سه چهار سال بیشتر ندارد دستش را می‌کشد که نباید از اینها چیزی بگیری. ضبط آن صحنه را بخوبی به خاطر دارم، مادرشان هم به زبان عربی چیزی گفت که دقیق یادم نیست. همین موضوع باعث شد نور کلافه شده و با آنها درگیر شود. دلیل به هم ریختگی نور هم در صحنه بعدی و جایی که از بچه‌ها عذرخواهی می‌کند مشخص می‌شود و تازه می‌فهمیم که داعش برادر و پسرعمویش را کشته است.

■ **با اینکه زنان داعشی نسبت به تفکر داعش ابراز تنفر نمی‌کنند باز در نهایت مخاطب نسبت به آنها حس دلسوزی دارد و نگران سرنوشت‌شان است. این حس چطور ایجاد می‌شود؟**

فرهمنند: به هر حال آن زن هم آدم است و با توجه به شرایط سختی که پشت سر گذاشته مخاطب با او همذات‌پنداری می‌کند. همین حس هم نتیجه بی‌سویه بودن و آزاد گذاشتن فیلم است. **شعبانی:** حس ترجم مخاطب به خاطر استضعاف درک آنهاست. از این است که چرا نمی‌فهمند و متوجه نیستند که چه اشتباهی کرده‌اند و جواب‌هایشان آنقدر کودکانه است. به غیر از این